

"فقدان اصول اخلاقی" لنین

"سوسیال رولوسیونر" های روس همیشه اخلاقی ترین افراد بودند: اساساً خمیره آنها از اخلاق محض سرشته بود. ولی این امر مانع از آن نشد که به هنگام انقلاب دهقانان روسیه را بفریبند. در ارگان پارسی کرنسکی، آن سوسیالیست خیلی اخلاقی که در جعل اتهامات قلبی علیه بلشویکها بر استالین تقدم داشت، یکی دیگر از "سوسیال رولوسیونر" های قدیمی بنام زرنیف چنین مینویسد: "لنین، چنانکه میدانیم، چنین آموخت که کمونیستها برای رسیدن به اهداف مورد نظرشان میتوانند، و گاه باید، به تدابیر، مانورها و حيله های گوناگون متوسل شوند،" (روسیه جدید، ۱۷ فوریه، ۱۹۳۸، ص ۳). از این مطلب آنها ملاوار چنین نتیجه گیری میکنند که استالینیزم فرزند طبیعی لنینیزم است.

بدبختانه این کیفرخواه اخلاقی حتی قادر نیست که شرافتمندانه نقل قول کند. لنین چنین نوشته است "لازم است بتوانیم.... به تدابیر، مانورها، و شیوه های غیرقانونی، طفره رفتن و حيله های گوناگون متوسل شویم تا در اتحادیه های کارگری نفوذ کنیم، در آنها باقی بمانیم و بهر قیمتی فعالیت‌های کمونیستی مان را در آنها ادامه بدهیم." لزوم طفره رفتن و مانور دادن بنابر توضیح لنین ناشی از این امر است که بورکراسی رفرمیست، که کارگران را به سرمایه تسلیم میدارد، به انقلابیون حمله میکند، آنان را مورد تعقیب قرار میدهد، و حتی علیه آنها به پلیس بورژوائی متوسل میشود. "مانورها" و "حيله ها" در این حالت صرفاً شیوه های به جای دفاع از خود، علیه بورکراسی خیانتکار رفرمیست محسوب میشود.

حزب همین زرنزینف بود که زمانی علیه تزاریزم، و بعداً علیه بلشویکها، به فعالیت‌های غیرقانونی مشغول بود. در هر دو مورد هم به نیرنگ، خدعه، گذرنامه‌ی جعلی و سایر اشکال "حیله" متوسل میشد. تمام این وسائل نه تنها "اخلاقی" به حساب می‌آمدند، بلکه حتی قهرمانانه تلقی میشد، زیرا که منطبق با اهداف سیاسی خرده بورژوازی بود. ولی وقتی که انقلابیون پرولتری ناچار میشوند علیه دمکراسی خرده بورژوائی به اقدامات توطئه‌گرانه متوسل شوند، ناگهان اوضاع عوض میشود. می‌بینیم که کلید (معمای) اخلاقیات این آقایان دارای ماهیتی طبقاتی است!

لنین "فاقد اخلاق" آشکاره، در مطبوعات، بکار بردن حیله‌های نظامی را علیه رهبران خائن توصیه میکند. ولی زرنزینف اخلاقی، بدخواهانه سروته این نقل قول را میزند تا خواننده را بفریبد. کیفی‌خواه اخلاقی، بر حسب معمول، خرده‌مقلبی بیش نیست. بیخود نبود که لنین از تکرار این جمله خوشش می‌آمد: حریف با وجدان چه مشکل پیدا میشود!

کارگری که در مورد نقشه‌های اعتصاب‌کنندگان "حقیقت" را از سرمایه‌دار پنهان نکند، خائنی بیش نیست و مستحق تحقیر و تحریم است. سربازی که "حقیقت" را به دشمن فاش کند به عنوان جاسوس تنبیه میشود. کرنسکی کوشید تا بلشویکها را متهم به افشای "حقایق" برای ستاد لودندرف (۴۳) کند. بنظر میرسد که حتی "حقیقت مقدس" هم فی‌نفسه هدف نیست. ضوابط آمرانه تری که، همانطور که تحلیل‌نشان میدهد، ماهیتی طبقاتی دارند، بر آن حکمرانی میکنند.

مبارزه مرگ و زندگی، بدون حیله‌های نظامی، یا به عبارت دیگر بدون دروغ و فریب، قابل تصور نیست. پس آیا پرولتاریای آلمان نباید پلیس هیتلر را

فریب دهد؟ یا شاید بلشویک‌های شوروی، هنگامیکه گ-پ- او را فریب میدهند طرز برخوردی "غیر اخلاقی" دارند؟ هر بورژوازی شریف، مهارت پلیسی را که از راه حيله يك گانگستر خطرناك را بدام اندازد تحسین میکند. پس آیا فریب های نظامی برای سرنگونی گانگسترهای امپریالیزم واقعاً غیر مجازند؟

نورمان توماس از "فقدان اصول اخلاقی عجیب کمونیستی که هیچ چیز جز حزب و قدرتش را در نظر ندارد" حرف میزند (Call cialistSo، ۱۲ مارس، ۱۹۳۸، ص ۵). بعلاوه توماس، کمینترن فعلی، یعنی توطئه ی بورکراسی کرملین علیه طبقه کارگر را با حزب بلشویک که نماینده ی توطئه کارگران پیشرو علیه بورژوازی بود، در يك رده میگذارد. ما در بالا بقدر کافی این در مقابل هم قرار دادن کاملاً غیرشرافتمندانه را افشاء کرده ایم. استالینیزم خود را صرفاً در پشت ابهت حزب مخفی میکند؛ ولی در واقع حزب را نابود و لجن مال میکند. معدنك این درست است که برای يك بلشویک حزب همه چیز است. توماس، سوسیالیست سالنی، بدلیل اینکه خود فقط يك بورژوا با "ایده آل" سوسیالیستی میباشد از وجود چنین رابطه ای بین يك انقلابی و انقلاب متعجب شده، آنرا رد میکند. در نظر توماس و هم قماشان او حزب فقط يك وسیله فرعی برای بند و بست های انتخاباتی و مصارفی نظیر آن است و نه بیشتر. برای او زندگی شخصی، منافع، قیود و معیارهای اخلاقی در خارج از حزب قرار دارند. توماس با بهت خصمانه ای به بلشویکی که حزب در نظرش اسلحه ای برای باز- ساخت انقلابی جامعه- و منجمله باز- ساخت اخلاقیات آن- است بدیده ی تحقیر مینگرد. برای يك مارکسیست انقلابی، تضادی بین اخلاق شخصی و منافع حزبی نمیتواند وجود داشته باشد، چون در آگاهی او حزب در برگیرنده عالی ترین تکالیف و اهداف بشریت است. ساده لوحانه است اگر

تصور کنیم که توماس درک والاتری از اخلاقیات دارد تا یک مارکسیست. او صرفاً مفهومی مبتذل از حزب دارد.

گوته دیالکتیک دان میگوید: "هر چه بوجود می آید بدرد از بین رفتن میخورد." از بین رفتن حزب بلشویک- یک حادثه در سلسله ی ارتجاع جهانی- بهرحال از اهمیت تاریخی جهان- شمول آن نمی کاهد. حزب بلشویک در دوران صعود انقلابی، یعنی در دوره ای که واقعاً نماینده ی پیشگامان پرولتری بود، شریف ترین حزب تاریخ محسوب میشد. البته حزب هر وقت میتوانست دشمنان طبقاتی اش را فریب میداد؛ ولی از طرف دیگر به زحمتکشان حقیقت را میگفت، تمام حقیقت را میگفت، و هیچ چیز جز حقیقت را نمی گفت. تنها بدینطریق بود که حزب توانست اعتماد زحمتکشان را تا اندازه ای که هیچ حزبی در جهان موفق به آن نشده بود، جلب کند.

گماشتگان طبقات حاکمه، سازماندهندگان این حزب را "فاقد اخلاق" میخوانند. در نظر کارگران آگاه این اتهام نوعی تمجید است. معنایش این است که لنین از به رسمیت شناختن قواعد اخلاقی که برده داران برای بردگان وضع کرده بودند و خودشان هیچوقت رعایت نمیکردند سرباز زد. او پرولتاریا را بر این میخواند که مبارزه طبقاتی را به قلمرو اخلاق هم بسط دهد. هر آنکس که در مقابل احکامی که دشمن برپا کرده کرنش کند، هرگز قادر بدرهم شکستن دشمن نخواهد شد!

"فقدان اصول اخلاقی" لنین، یعنی رد کردن اخلاق مافوق طبقاتی از جانب او، مانع از این نشد که او در تمام عمر به یک ایده آل وفادار نماند؛ مانع از این نشد که تمام وجود خود را وقف آرمان ستمدیدگان نکند؛ مانع از این نشد که در زمینه ی ایده ها بسیار سختگیر و در قلمرو عمل بسیار بی باک نباشد؛ مانع از

این نشد که در مقابل کارگر "عادی" یا یک زن بی دفاع و یا یک کودک رفتاری کاملاً عاری از هرگونه احساس برتری نداشته باشد. آیا بنظر نمی رسد که در این حالت، "فقدان اخلاق" صرفاً مترادف با اخلاقیات انسانی و الاتری است؟

یک حادثه آموزنده

در اینجا بجا خواهد بود حادثه ای را یادآوری کنیم که علیرغم ابعاد محدودش به خوبی تفاوت بین اخلاق آنها و اخلاق ما را روشن میکند. در سال ۱۹۳۵، طی نامه ای برای دوستان بلژیکی ام این مفهوم را مورد بحث قرار دادم که کوشش یک حزب انقلابی جوان برای سازمان دادن اتحادیه های کارگری "خودش"، حکم خودکشی را دارد. ضروری است کارگران را در آنجا که هستند جستجو کرد. ولی آیا این یعنی پرداختن حق عضویت برای پابرجا نگاه داشتن یک دستگاه فرصت طلب؟ جواب دادم "البته. برای تیشه زدن به ریشه ی رفرمیستها ضروری است موقتاً مقداری به آنها پرداخت". ولی رفرمیستها اجازه نخواهند داد تیشه به ریشه شان بزنیم؟ باز جواب دادم: "درست است. تیشه زدن به ریشه رفرمیستها محتاج به اقدامات توطئه گرانه است. رفرمیستها پلیس سیاسی بورژوازی در داخل طبقه کارگرند. ما باید بدون اجازه آنها و علیه ممانعتشان دست به اقدام بزنیم...." بدنبال یک حمله ی اتفاقی پلیس به خانه ی رفیق د- در رابطه با- اگر اشتباه نکنم- قضیه ی ارسال اسلحه برای کارگران اسپانیا، پلیس نامه ی مرا ضبط کرد. در عرض چند روز این نامه منتشر شد. مطبوعات و اندرولد، دومان و اسپاک(۴؛۴) صاعقه ی خشم خود را بر سر "ماکیاولیزم" و یا "یسوعیت" من فرود آوردند. ببینیم این متهم کنندگان کیستند؟ و اندرولد که چندین سال است صدر بین الملل دوم است، اکنون مدت مدیدی است که غلام حلقه به

گوش سرمایه بلژیکی شده است. دومان که در يك سلسله كتب كسل كننده، همراه با لاسیدن با مذهب، سوسیالیزم را با اخلاق ایده آلیستی مشرف کرده، در اولین فرصت مناسب به کارگران خیانت ورزید و يك وزیر عادی بورژواشد. جریان اسپاك خیلی خوشمزه تر است. يكسال و نیم پیش این آقا که جزو اپوزیسیون سوسیالیستهای چپ محسوب میشد در فرانسه به نزد من آمد و در باره ی شیوه های مبارزه علیه بورکراسی و اندرولد نظر میخواست. من همان عقایدی را باو پیشنهاد کردم که بعداً محتویات نامه ی فوق شد. ولی یکسال پس از آن ملاقات اسپاك، برای بدست آوردن گل، خارها را بدور افکند. با خیانت به رفقای اپوزیسیون، او یکی از وقیح ترین وزرای سرمایه بلژیک شد. این آقایان، در اتحادیه های کارگری و در احزاب خودشان، هر نوع انتقادی را خفه میکنند، پیشروترین کارگران را بنحوی سیستماتیک و با پرداخت رشوه، مرتب فاسد میکنند و متمردين را به همان نحو اخراج میکنند و تنها وجه تمایز اینان از گ-پ- او اینست که هنوز دست به خونریزی نزده اند- به عنوان میهن پرستان غیور آنها خون کارگران را برای جنگ امپریالیستی آینده ذخیره میکنند. روشن است که انسان باید جهنمی ترین کراهت، انحراف اخلاق، يك "کفیر"، يك بلشویک باشد تا به کارگران انقلابی احکام توطئه را برای مبارزه علیه این حضرات توصیه کند!

البته از نقطه نظر قوانین بلژیک نامه ی من هیچ چیز جنائی را در بر نمی گرفت. وظیفه پلیس "دمکراتیک" این بود که نامه را با عرض معذرت به صاحبش برگرداند. وظیفه حزب سوسیالیست این بود که علیه این تفتیش که بخاطر منافع ژنرال فرانکو انجام شده بود اعتراض کند، معذک این حضرات سوسیالیست بدون هیچ خجالتی از خدمت وقیحانه ای که پلیس به آنها کرده بود

استفاده کردند- بدون استفاده از این فرصت گرانبها قادر نمی بودند يك دیگر برتری اخلاقتشان را بر فقدان اخلاق بلشویکها نشان دهند.

در این حادثه همه چیز سمبولیک است. سوسیال دمکراتهای بلژیکی درست وقتی مرا غرق در اظهار تنفرشان کردند که هم- مسلکان نروژی‌شان من و زخم را زردانی نگهداشته بودند تا نتوانیم در برابر اتهامات گ-پ- او از خود دفاع کنیم. حکومت نروژ خوب میدانست که اتهامات مسکو ساختگی است- روزنامه ی نیمه رسمی سوسیال دمکرات این مطلب را همان روزهای اول علناً تصدیق کرد. ولی مسکو کشتی داران نروژی و تجار ماهی را تحت فشار مالی گذاشت. حضرات سوسیال دمکرات فوراً به سجده افتادند. رهبر حزب، مارتین ترانمل(۴۵) نه تنها در حیطه ی اخلاق صاحب نظر است بلکه علناً آدم پارسائی است: او نمی نوشد، سیگار نمی کشد، زیاده گوشت نمی خورد و زمستانها در آب یخ آب تتی میکند. اما همه اینها مانع از این نشد که او پس از آنکه ما را بر طبق دستور گ-پ- او توقیف کرد، يك دعوت اختصاصی از عامل نروژی گ-پ- او ژاکوب فریز نامی- يك بورژوازی عاری از شرف و وجدان- برای بهتان زدن بما را بعمل نیاورد. ولی بس کنیم...

اخلاق این آقایان عبارتست از احکام و سخن پردازیهای قراردادی که برای مخفی کردن منافعتشان، اشتهايشان و واهمه شان بکار میرود. اکثرشان به هر نوع پستی- انکار معتقدات، خیانت، پیمان شکنی- به اسم بلند پروازی یا آزمندی دست میزنند. در قلمرو مقدس منافع شخصی برایشان هدف هر نوع وسیله ای را توجیه میکنند. ولی دقیقاً به همین خاطر آنها احتیاج به موازین اخلاقی مخصوصی دارند که با دوام و در عین حال مثل بند شلوار انعطاف پذیر باشد. آنها از هر که اسرار حرفه ای شان را برای توده ها فاش کند نفرت دارند. در

دوران "صلح" تنفر آنها صورت افترا- چه دشنام های رکیک چه "فلسفی"- بخود میگیرد. در مواقع تصادم های حاد اجتماعی، مثل اسپانیا، این اخلاقیون دست در دست با گ- پ- او انقلابیون را به قتل می رسانند. برای تبرئه خودشان تکرار میکنند "تروتسکیزم و استالینیزم واحد و یکسانند".

وابستگی دیالکتیکی متقابل هدف و وسیله

وسيله را فقط هدف ميتواند توجيه كند. اما هدف نيز بنوبه ی خود احتياج به توجيه دارد. از نقطه نظر مارکسيزم، که بيانگر منافع تاريخی پرولتاریاست، هدف اگر به افزايش قدرت انسان بر طبيعت و به الغای قدرت انسان بر انسان منجر شود قابل توجيه است.

"پس بايد اينگونه استنباط كنيم که برای رسيدن به اين هدف هر وسيله ای مجاز است؟" آدم بی فرهنگ به طعنه می پرسد و با اين سوال روشن میکند که هيچ نفهميده است. جواب میدهيم هر آنچه واقعاً به آزادی بشر بينجامد مجاز است. از آنجا که رسيدن به اين هدف فقط از راه انقلاب میسر است، اخلاق آزادکننده ی پرولتاریا الزماً خصلتی انقلابی دارد. اين اخلاق نه تنها در برابر دگم های مذهبی بلکه با هر نوع بتهای ایده آلیستی، که در واقع نقش ژاندارم فلسفی طبقه حاکمه را دارد، به نحوی آشتی ناپذير مقابله میکند. اين اخلاق قواعد سلوك را از قوانين تکامل اجتماعی استنتاج میکند، یعنی قبل از هر چيز از مبارزه طبقاتی که قانون القوانين است.

آدم اخلاقی با اصرار می پرسد: "آيا اين بدان معنی نيست که در مبارزه طبقاتی عليه سرمايه داران، هر وسيله ای از قبيل دروغ گوئی، پرونده سازی، خيانت، و غيره مجاز است؟" جواب میدهيم وسايل مجاز و واجب آنها، و فقط آنهایی، هستند که پرولتاریای انقلابی را متحد میکند، قلب او را از

خصم آشتی ناپذیر نسبت به ستم مملو میکند، به او یاد میدهد که به اخلاقیات رسمی و دنباله روهای دمکرات آن با دیده تحقیر بنگرد، او را نسبت به انجام مأموریت تاریخی اش آگاه میکند و جرأت و روح از خود گذشتگی اش را در مبارزه افزایش میدهد. دقیقاً از اینجا نتیجه میشود که نه هر وسیله ای مجاز است. هنگامیکه می‌گوئیم هدف وسیله را توجیه میکند، این نتیجه گیری را می‌کنیم که هدف بزرگ انقلابی آن وسائل و راههای پستی را طرد میکند که باعث برانگیختن بخشی از طبقه کارگر علیه بخش دیگر میشود، یا سعی میکند خوشبختی توده ها را بدون شرکت خودشان تأمین کند، یا ایمان توده به خودشان و سازمان شان را کم میکند و در عوض پرستش "رهبران" را جانشین آن می‌سازد. اخلاق انقلابی در درجه اول و بنحوی آشتی ناپذیر نوکر منشی در مقابل بورژوازی و تکبر در مقابل زحمتکشان را، یعنی آن صفات مشخصه ای را که فضل فروشان خرده بورژوا و اخلاقیون در آن غوطه ورنند، رد میکند.

البته این معیارها در هر مورد جداگانه يك جواب آماده به این سوال که چه وسیله ای مجاز و چه وسیله ای غیر مجاز است نمیدهند. يك چنین جواب حاضر و آماده ای نمیتواند وجود داشته باشد. مسائل اخلاق انقلابی با مسائل استراتژی و تاکتیک انقلابی ادغام شده اند. تجربه ی زنده ی جنبش در پرتو روشنگری تئوری جواب صحیح به این مسائل را فراهم می آورد.

ماتریالیزم دیالکتیک هیچگونه دوگانگی بین هدف و وسیله نمی شناسد. هدف طبیعتاً از جنبش تاریخی ناشی میشود. وسائل ذاتاً تابع هدف میگردند. هدف فعلی وسیله ای میشود برای اهداف بعدی. فردیناند لاسال در نمایشنامه خود به نام Franz von Sickingen کلمات زیر را از زبان یکی از قهرمانان داستانش بیان میکند:

".... هدف را نشان نده راه را هم بنما. که چنان در هم آمیخته اند این دو، راه و هدف، بهم که یکی با دیگری مدام در حال تغییر است، و دیگر راهها فوراً هدف دیگری را بوجود می آورد".

ابیات لاسال به هیچوجه کامل نیستند. بدتر آنکه خود لاسال در سیاست عملی از احکام فوق الذکر دور افتاد- کافی است بیاد آوریم که او تا عقد قراردادهای محرمانه با بیسمارک پیش رفت! ولی وابستگی دیالکتیکی متقابل بین وسیله و هدف در جملات بالا بدرستی بیان شده است. باید يك دانه گندم کاشت تا بعد يك خوشه گندم دروید.

مثلاً آیا ترور فردی از نظر گه "اخلاق ناب" مجاز است یا غیر مجاز؟ برای ما مسأله، به این شکل تجریدی ابدأ مطرح نمیشود. بورژوازی محافظه کار سوئیس حتی اکنون هم برای ویلیام تل تروریست مدیحه سرائی میکند. همدردی ما کاملاً بطرف تروریستهای ایرلندی، روسی، لهستانی، یا هندوستانی در مبارزه شان علیه ستم ملی و سیاسی معطوف است. کیروف (Kirov) مقتول، آن حکمران قلدر، هیچگونه همدردی بر نمی انگیزد. نسبت به قاتل او بیطرف میمانیم فقط به این علت که نمی دانیم چه انگیزه ای هدایتش کرده است. اگر معلوم شود که نیکلایف در کمال آگاهی و به قصد گرفتن انتقام کارگرانی که کیروف حقوقشان را پایمال کرده، دست به این عمل زده است، با این قاتل کاملاً احساس همدردی میکنیم. معذک، عامل تعیین کننده برای ما نه مسأله ی انگیزه های ذهنی، بلکه اقتضای عینی میباشد. آیا وسائل مورد نظر واقعاً قادر بر رساندن ما به هدف هستند؟ در مورد ترور فردی، چه تجربه و چه تئوری، عکس این را نشان میدهد. ما به تروریست میگوئیم: امکان ندارد جای توده ها را گرفت؛ فقط در جنبش توده ایست که تو میتوانی برای قهرمانیت تجلی مفیدی

پیدا کنی. لیکن در شرایط جنگ داخلی اقدام به قتل افراد ستمگر دیگر يك ترور فردی نیست. اگر فرض کنیم که يك انقلابی ژنرال فرانکو و تمام ستادش را در هوا منفجر کند، این عمل حتی نزد خواجهان دمکرات هم مشکل باعث تنفر اخلاقی شود. در شرایط جنگ داخلی چنین اقدامی، از نظر سیاسی، کاملاً صلاح است. بنابراین حتی در مورد حادثترین مسائل - قتل نفس - قواعد مطلق اخلاقی بیفایده اند. ارزیابی های اخلاقی، همراه با ارزیابی های سیاسی، از احتیاجات درونی مبارزه ناشی میشوند.

رهائی کارگران فقط میتواند از طریق خود کارگران تحقق یابد. بنابراین جنایتی بزرگتر از فریب دادن توده ها، شکست را بجای پیروزی قالب کردن، دوست را دشمن جلوه دادن، به رهبران کارگران رشوه دادن، افسانه پردازی کردن، محاکمات دروغی راه انداختن، و در يك جمله آنچه که استالینیست ها میکنند، وجود ندارد. این وسائل میتوانند فقط در خدمت يك هدف باشند: طولانی تر کردن سلطه ی مشی بورکرات که تاریخ مدتهاست محکومشان کرده است. ولی این وسائل نمیتوانند در خدمت رهائی توده ها باشند. به همین دلیل است که بین الملل چهارم جنگ مرگ و زندگی را علیه استالینیزم اعلام کرده است.

البته توده ها به هیچوجه بی عیب و کامل نیستند. تصویر ایده آل از توده ها ساختن کاملاً از ما بدور است. ما توده ها را تحت شرایط مختلف، در مراحل مختلف و بعلاوه در شرایط بزرگترین تکان های سیاسی مشاهده کرده ایم. شاهد نقاط قوت و ضعف شان بوده ایم. خصائل مثبت شان - قاطعیت، از خودگذشتگی، قهرمانی - همواره روشن ترین بیان خود را در طغیان انقلابی یافتند. در این دوران بلشویکها در رأس توده ها قرار داشتند. بعد فصل تاریخی

مقاوتی نمودار شد، و نقاط ضعف ستمدیدگان آشکار شد: یعنی نامتجانسی، کمبود فرهنگ، و تنگی افق‌های جهانی. توده‌ها، خسته از کشمکش، سرخورده شدند، ایمان بخود را از دست دادند و راه را برای اشرافیت جدید باز کردند. در این دوره بلشویکها ("تروتسکیست‌ها") خود را منزوی از توده‌ها یافتند. عملاً دو بار از چنین چرخشهای بزرگ تاریخی گذشته‌ایم: از سالهای ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۵، سالهای مدّ جنبش، ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۳ سالهای جزر جنبش؛ از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳، دوره‌ای از طغیان بی سابقه‌ای در تاریخ، و عاقبت دوره جدیدی از ارتجاع که حتی تا به امروز هم خاتمه نیافته است. در میان این وقایع عظیم "تروتسکیست‌ها" آهنگ تاریخ را که همانا دیالکتیک مبارزه طبقاتی است، آموختند. بنظر میرسد که آموختند، و تا حدودی هم با موفقیت، که چگونه نقشه‌ها و برنامه‌های ذهنی خود را تابع این آهنگ عینی کنند. آموختند که چگونه، وقتی قوانین تاریخ را بسته به سلیقه شخصی خود و تابع ضوابط اخلاقی شان نیافتند، بدام نومیدی گرفتار نشوند. آموختند که سلیقه‌های شخصی خود را تابع قوانین تاریخ کنند. آموختند که هرگز از قوی‌ترین دشمنان، اگر قدرت آنها با نیازهای تکامل تاریخی در تضاد باشد، نهراسند. آنها میدانند که چگونه با اعتقادی راسخ به این که سیل جدید تاریخی به ساحل دیگرشان خواهد رساند، در عکس جهت جریان آب شنا کنند. همه به ساحل نخواهند رسید، بسیاری غرق خواهند شد. اما شرکت در این جنبش، با چشمی باز و اراده‌ای محکم - فقط این است که میتواند والاترین ارضاء اخلاقی را نثار يك موجود متفکر کند.

کویوآکان Coyoacan، ۱۶ فوریه، ۱۹۳۸.

بعد التحریر- زمانی که من این خطوط را می نوشتم اطلاع نداشتیم که پسر من با مرگ دست و پنجه نرم میکند. من این اثر کوتاه را که، امیدوارم، میتواند مورد تأییدش باشد، به خاطر ه ی او تقدیم میکنم- لئون سدوف (Sedov Leon) يك انقلابی راستین بود و از پارسانمایان نفرت داشت.

یادداشتها

۱- یسوعیت Jesuitism- فرقه ای از مذهب کاتولیک که بسال ۱۵۳۴ به رهبری ایگناتیوس لویولا Loyola Ignatius در عکس العمل به و علیه پروتستان ها بنیان گذاری شد.

۲- ماکس ایستمن Max Eastman (۱۹۶۹- ۱۸۸۳)- از طرفداران اولیه ی اپوزیسیون چپ بود و چندین کتاب تروتسکی را به زبان انگلیسی ترجمه کرد. در اواخر سالهای دهه ۱۹۲۰ دست رد به ماتریالیزم دیالکتیک زد و سپس با رد سوسیالیزم در دهه ۱۹۳۰ آنتی کمونیست شد.

۳- مکتب اخلاق اصالت سودمندی Utilitarian ethics - یعنی که اخلاقی بودن اعمال بر مبنای سودمندی آن تعیین میشود، بر مبنای فایده ی اعمال از نظر افزودن خوشبختی و یا کاستن رنج.

۴- وایکنت شافتسبری viscount Shaftesbury (۱۷۱۳- ۱۶۷۱)- فیلسوف اخلاق گرای انگلیسی و از پیروان مکتب جان لاک. وی وجود "عرف اخلاقی" را فرض کرده، بر مبنای آن می خواست که خوشبختی فردی با خوشبختی بطور کلی تطبیق داده شود.

۵- استرووه Peter B. Struve (۱۹۴۴-۱۸۷۰) - اقتصاددان لیبرال روسی، در اوایل قرن بیستم از رهبران "مارکسیست های قانونی" بود که آرمان عمده شان پیدایش انکشاف کاپیتالیستی نوع غرب در روسیه بود. پس از ۱۹۰۵ وی به جناح راست حزب کادت پیوست و بعد از ۱۹۱۷ به نیروهای گارد سفید ملحق شد.

S بردیایف N. Berdyaev (۱۹۴۸-۱۸۷۴) و بولگاکف Bulgakov. در اوایل قرن بیستم (۱۹۴۴-۱۸۷۱) نیز از جرگه "مارکسیستهای قانونی" در روسیه بودند.

۶- حکم مطلق Categorical Imperative - بقول خود کانت: "حکم مطلق..... عملی را از نظر عینی، فی نفسه و بدون ارجاع به هیچگونه قصدی، یعنی بدون هیچگونه هدف دیگری، لازم اعلام میدارد....." و در جایی دیگر "بنابراین، فقط يك حکم مطلق وجود دارد و آن اینست: فقط بر مبنای آن اصلی عمل کن که از طریق آن در عین حال بتوانی بخواهی (قصد کنی) که می باید قانونی جهانشمول گردد."

۷- بارون رانگل کریمه ای Crimean baron Wrangel - ژنرالی که رهبر یکی از ارتش های ضد انقلابی ای بود که در جنگ داخلی علیه بلشویکها می جنگیدند و بدست ارتش سرخ شکست خوردند.

۸- آپوکالیپس Apocalypse - فصل آخر انجیل، کتاب مکاشفات یوحنا.

۹- میانه گرا Centrist - واژه ای است که تروتسکی به گرایش هائی در جنبش چپ اطلاق میکرد که ما بین رفرمیسم (موضع بورکراسی و اشرافیت کارگری) و مارکسیسم (معرف منافع تاریخی طبقه کارگر) قرار دارند و یا نوسان میکنند.

۱۰- بنثام Jeremy Bentham (۱۷۴۸-۱۸۳۲) حقوق‌دان و فیلسوف انگلیسی از پیروان و مبلغان مکتب اخلاق بر مبنای سودمندی (رجوع شود به یاد داشت شماره ۳).

جان میل John Mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳) اقتصاددان و فیلسوف انگلیسی. از جمله کتابهای وی اصول اقتصاد سیاسی است.

۱۱- هربرت اسپنسر Herbert Spencer (۱۸۲۰-۱۹۰۳) فیلسوف انگلیسی که تئوری تکامل داروین را برای کاربست در فلسفه تعمیم میداد.

۱۲- المپ Olympus - کوه بلندی در شمال یونان. در افسانه‌های یونان باستان جایگاه خدایان بشمار می‌آمد.

۱۳- "شصت خانواده". واژه ایست از کتاب معروف فردیناند لوندبرگ Ferdinand Lundberg که برای اولین بار در سال ۱۹۳۷ تحت عنوان شصت خانواده ی آمریکا منتشر شد. مؤلف در این کتاب نشان داد که چگونه در رأس الیگارشی اقتصادی در آمریکا شصت خانواده ی فوق العاده ثروتمند قرار دارند. چاپ جدیدی از این کتاب مبنی بر اطلاعات تازه تر، بسال ۱۹۶۸ تحت عنوان ثروتمند و فوق العاده ثروتمند The Rich and The Super-Rich منتشر شد.

۱۴- جان ل- لوئیس John L. wiLe (۱۹۶۹-۱۸۸۰) از سال ۱۹۲۰ تا زمان مرگش رئیس اتحادیه کارگران معدن آمریکا بود. رهبر اقلیتی بود در شورای اجرائی فدراسیون کار آمریکا Federation American of Labour که طرفدار ساختن اتحادیه های کارگری بر مبنای تمامی واحدهای تولیدی در يك رشته صنعتی بود. وی بنیان گذار اصلی C.I.O. در سال ۱۹۳۵ بود کنگره سازمان های صنعتی C.I.O. Congress of Industrial Organisations

بصورت کمیته ای در داخل فدراسیون کار آمریکا که فدراسیون محافظه کار از اتحادیه های صنفی بود آغاز بکار کرد. بسال ۱۹۳۸ توسط رهبران فدراسیون کار آمریکا از آن اخراج شد و شروع به ساختن سازمانهای سرتاسری خود کرد. در سال ۱۹۵۵ این دو سازمان با هم یکی شدند.

۱۵- بورکراسی ترمیدوری- ترمیدور Thermidor نام ماهی بود (بحساب تقویم انقلاب کبیر فرانسه) که در آن جناح ارتجاعی، ژاکوبین ها را شکست داد. تروتسکی این واژه را برای تشابه تاریخی با پیروزی بورکراسی محافظه کار استالینستی در شوروی بکار میبرد.

۱۶- گ- پ- او G.P.U پلیس سیاسی شوروی

۱۷- پریت D.Pritt (۱۹۳۹- ۱۸۶۵) حقوق دان انگلیسی و از مدیحه سرایان استالین. از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۵۰ عضو پارلمان انگلیس بود.

۱۸- همیسT hemisT (۴۶۰-؟۵۲۷؟ قبل از میلاد) سیاستمدار و ژنرال آتی.

۱۹- رومن رولان Rolland Romain (۱۹۴۴- ۱۹۶۶) از ادیبان فرانسوی و از رهبران سرشناس محافل "چپ". از موضع پاسیفیستی با جنگ جهانی اول مخالفت کرد. بعدها با تأیید کنگره ها و بیانیه های ادبی استالینستی شهرت خود را در این راه بکار انداخت.

۲۰- یاگودا Henry Yagoda (۱۹۳۸- ۱۸۹۱) رئیس پلیس مخفی شوروی. در سال ۱۹۳۸، یاگودا که خود سرپرست سازماندهی محاکمات مسکو ۱۹۳۶ بود محاکمه و اعدام شد.

۲۱- توخاچفسکی Mikhail Tukhachevsky (۱۹۳۷- ۱۸۹۳) و یاگیر Yakir Iona (۱۹۳۷- ۱۸۹۶) هر دو از جمله ژنرالهای ارتش سرخ بودند که در ماه مه ۱۹۳۷ به اتهام خیانت محکوم و اعدام شدند.

۲۲- دورانتی Walter Duranty (۱۹۵۷-۱۸۸۴) چندین سال خبرنگار نیویورک تایمز در مسکو بود و از استالینیستها علیه اپوزیسیون چپ طرفداری میکرد.

لوئیس فیشر Louis Fischer (۱۹۷۰-۱۸۹۶) خبرنگار نشریه Nation The در اروپا و نویسنده ی چندین کتاب در باره ی اوضاع سیاسی اروپا. تروتسکی وی را پوزش طلب استالینیستها میدانست.

۲۳- جان دیوئی John Dewey (۱۹۵۲-۱۸۵۹) فیلسوف و آموزشگر معروف آمریکائی که ریاست "کمیسیون رسیدگی به اتهامات وارده بر تروتسکی در محاکمات مسکو" را بعهده گرفت. این کمیسیون تحقیقات خود را از ۱۰ تا ۱۷ آوریل ۱۹۳۷ در مکزیك بعمل آورد. خلاصه نتایج رسیدگی این کمیسیون به زبان انگلیسی در کتابی تحت عنوان بی گناه به چاپ رسیده است.

۲۴- یوجین لاینز Eugene Lyons (۱۸۹۸) نویسنده رادیکال آمریکائی که پس از سرخوردگی از استالینیزم، از مارکسیزم هم برید.

۲۵- والتر کریویتسکی Walter Krivitsky (۱۹۴۱-۱۸۸۹) در سال ۱۹۳۷ هنگامی که در پاریس بود از خدمات جاسوسی نظامی شوروی به غرب پناهنده شد و بسیاری از اسرار جاسوسی شوروی را فاش ساخت. بسال ۱۹۳۹ کتابی تحت عنوان در خدمت مخفی استالین (INSTALINS SECRETSERVICE) منتشر ساخت. وی شش ماه پس از کشته شدن تروتسکی در شرایط مرموزی مرد.

۲۶- شارل راپوپور Charles Rappoport (۱۹۳۹-۱۸۶۵) از انقلابیون روسی که به فرانسه رفت و از رهبران حزب کمونیست فرانسه شد. در دهه ۱۹۳۰ پس از ترك حزب کمونیست از مارکسیزم هم برید.

۲۷- حزب کارگر مستقل Independent Labour Party گرایشی در جنبش کارگری انگلیس که در سال ۱۸۹۳ توسط هاردی Hardie و مک دونالد Mac Donald بنیان گذاری شد و در ایجاد حزب کارگر نقش مهمی ایفا کرد. منتسب به حزب کارگر بود و اغلب مواضع چپ در این حزب اتخاذ می‌کرد. در آغاز جنگ جهانی اول ابتدا موضع ضد جنگ اتخاذ کرد ولی بعداً از نقش بریتانیا در جنگ طرفداری کرد. وقتی کمینترن تشکیل شد حزب کارگر مستقل بین الملل دوم را ترک کرد ولی به کمینترن نپیوست. بعدها دوباره به بین الملل دوم پیوست و جناح چپ آن به حزب کمونیست پیوست. به سال ۱۹۳۱ حزب کارگر را ترک کرد و مدتی به استالینیستها و برخی گرایشهای میانه گرا جلب شد، ولی دوباره در سال ۱۹۳۹ به حزب کارگر بازگشت.

۲۸- نورمان توماس Norman Thomas (۱۹۶۸-۱۸۸۴) رهبر حزب سوسیالیست آمریکا بود و شش بار کاندید این حزب در انتخابات رئیس جمهوری بود.

۲۹- لئون بلوم Leon Blum (۱۹۵۰-۱۸۷۲) رهبر حزب سوسیالیست فرانسه در دهه ۱۹۳۰ و نخست وزیر اولین حکومت جبهه خلقی در سال ۱۹۳۶ بود.

۳۰- اتو بائر Otto Bauer (۱۹۳۸-۱۸۸۱) از رهبران حزب سوسیال دمکرات اطریش پس از جنگ جهانی اول. مهمترین تنوریسین مارکسیزم اطریش و از بنیان گذاران بین الملل کوتاه العمر دو ونیم (۲/۵) بود.

ویشینسکی Andrei Vyshinsky (۱۹۵۴-۱۸۸۳) بسال ۱۹۰۲ به سوسیال دمکراسی پیوست ولی تا سال ۱۹۲۰ با منشویک ها بود. شهرت بین المللی اش

را در سمت دادستان کل در محاکمات مسکو کسب کرد و از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ وزیر امور خارجه شوروی بود.

۳۱- فنر براکوی (Fenner Brockway) (۱۸۹۰-) از رهبران حزب مستقل کارگر، دبیر "دفتر لندن" و از مخالفین بین الملل چهارم بود.

"دفتر لندن"- دفتر بین المللی احزاب سوسیالیست انقلابی The International Bureau of Revolutionary Socialist Parties در سال ۱۹۳۵ بنیان گذاری شد و اساساً گردآورنده ی چندین گرایش میانه گرا بود که متناسب به بین المللهای دوم و سوم نبودند ولی با تشکیل بین الملل چهارم نیز مخالف بودند. از جمله اعضای آن (SAP) حزب کارگر سوسیالیست در آلمان، حزب کارگر مستقل در انگلستان، (POUM) حزب کارگری برای وحدت مارکسیستی اسپانیا بودند.

۳۲- براندلر Heinrich Brandler (۱۹۶۷- ۱۸۸۱) از بنیانگذاران حزب کمونیست آلمان و رهبر اصلی آن در دوره ی انقلابی ۱۹۲۳. پس از از دست رفتن فرصتهای انقلابی ۱۹۲۳ کرملین او را مقصر اصلی جلوه داد و در سال ۱۹۲۴ از رهبری حزب برکنار کرد. وی (KPO) (اپوزیسیون راست کمونیستی) را تشکیل داد که به سال ۱۹۲۹ از حزب اخراج شد. K.P.O. تا جنگ جهانی دوم بصورت سازمان مستقلی ادامه یافت.

لاوستون Jay Lovestone در دهه ی ۱۹۲۰ از رهبران حزب کمونیست آمریکا بود و به سال ۱۹۲۹ از حزب اخراج شد. وی و طرفدارانش تا جنگ جهانی دوم سازمان مستقلی داشتند. بعدها لاوستون از مشاوران جنگ سرد جرج مینی، رئیس AFLCIO، شد.

۳۳- یژوف Nicholas Yezhov جانشین یاگودا در سمت رئیس گ- پ- او، پس از سومین محاکمه مسکو ناپدید شد.

۳۴- ژاکب والچر Jacob Walcher (۱۸۸۷ -) از بنیانگذاران حزب کمونیست آلمان که در سال ۱۹۲۹ بعنوان یکی از طرفداران گرایش براندلر اخراج شد. در سال ۱۹۳۲ K.P.O را ترک کرد و به SAP پیوست. پس از جنگ جهانی دوم دوباره به حزب کمونیست پیوست و سمتهای مختلفی در حکومت آلمان شرقی بعهده داشته است.

۳۵- ژاکوبینیزم Jacobinism ژاکوبین ها رادیکال ترین جناح در انقلاب کبیر فرانسه بودند. از سرنگونی گیرونده Gironde در سال ۱۷۹۱ تا ماه ترمیدور ۱۷۹۴ در رهبری جنبش انقلابی بودند. در این ماه توسط جناح ارتجاعی برانداخته شدند.

۳۶- ویلیام گرین William Green (۱۹۲۵- ۱۸۷۳) رئیس محافظه کار AFL.

موریس تورز Maurice Thorez (۱۹۶۴- ۱۹۰۰) در اواسط دهه ۱۹۲۰ از جانبداران عقاید اپوزیسیون چپ بود، ولی بعداً از مهمترین استالینیستها در فرانسه شد، از تمام چپ و راست روی های کمینترن دفاع میکرد و بالاخره پس از جنگ جهانی دوم در کابینه دوگل وزیر شد.

گارسیا الیور Jose Garcia Oliver (- ۱۹۰۱) از رهبران دست راستی آنارشویست اسپانیایی که با استالینیستها در خرد کردن جناح انقلابی Loyalists همکاری کرد و در کابینه کابالرو Caballero وزیر دادگستری بود.

۳۷- کرتس Cortes مجلس نمایندگان اسپانیا.

۳۸- پیکت Picket صف کارگران اعتصاب کننده یا سایر معترضین که برای جلوگیری از شکسته شدن اعتصاب و یا اعتراض در مقابل کارخانه و یا مؤسسات دولتی تجمع یا تظاهر میکنند.

۳۹- امیل لودویگ Emil Ludwig (۱۸۸۱-۱۹۴۸) روزنامه نگار و بیوگرافی نویس آلمانی.

۴۰- مک ماهن Mac Mahon (۱۸۹۳-۱۸۰۸) ژنرال و سیاستمدار ارتجاعی فرانسوی. در سال ۱۸۷۱ فرمانده قشونی بود که کمون پاریس را با وحشیگری بی سابقه ای خرد کرد. از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۹ رئیس جمهور فرانسه بود.

۴۱- کرنشتات Kronstsd - روز اول مارس ۱۹۲۱، ملوانان کرنشتات، قلعه نظامی حومه پتروگراد، علیه حکومت شوروی به قیام مسلحانه دست زدند. خواسته‌های اصلی آنها انتخابات جدید شوراها و لغو تئک- حزبى حزب کمونیست بود. کلیه اقدامات دولت برای حل مسالمت آمیز اختلافات از راه مذاکره به نتیجه نرسید. حکومت شوروی از ملوانان کرنشتات خواست که اسلحه خود را به زمین بگذارند و از انضباط حکومت فدرال پیروی کنند، ولی قیام کنندگان نپذیرفتند. حکومت شوروی از نظر اهمیت استراتژیک کرنشتات برای دفاع از پتروگراد، لازم دید که کرنشتات را تحت انضباط در آورد. چند روز بعد، این قیام بدست سربازان پتروگراد خوابانده شد.

ماخنو Nestor Makhno (۱۹۳۴-۱۸۸۴) رهبر گروه‌های دهقانی بود که علیه اشغال ارتش آلمان و ارتجاعیون اوکرائینی در اوایل جنگ داخلی در روسیه می‌جنگید، ولی از حدود ۱۹۱۹ به بعد علم مخالفت با شوراها برداشت و بالاخره در سال ۱۹۲۱ سرکوب شد.

۴۲- کفیرها Kaffirs- قبیله ای در آفریقای جنوبی.

۴۳- لوندورف Erich Lundendorff (۱۹۳۷-۱۸۶۵) از مهمترین ژنرالهای آلمان در جنگ جهانی اول.

۴۴- واندرولد Emile Vandervelde (۱۹۴۱-۱۸۶۶) یکی از فرمیستهای سوسیال دمکرات بلژیکی که از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۶ صدر بین الملل دوم بود.

دومان Hendrik De Man (۱۹۵۳-۱۸۸۵) رهبر جناح راست حزب کارگر بلژیک و مؤلف "برنامه کارگر" سال ۱۹۳۳ (برای پایان دادن به کساد اقتصادی و افزایش تولید از طریق اصلاح کاپیتالیزم).

اسپاک Paul Henri Spaak (۱۸۹۹ -) مدتی در جناح چپ حزب کارگر بلژیک و سردبیر آکسیون سوسیالیست Action Socialist در سال ۱۹۳۴ بود. بعدها در سال ۱۹۳۵ از وزرای کابینه بلژیک شد و در دهه ۱۹۵۰ دبیر کل ناتو.

۴۵- مارتین ترامل Martin Trammel (۱۹۶۷-۱۸۷۹) از رهبران حزب کارگر نروژ.

